

## بازخوانی انتقادی دموکراسی بر پایه مبانی توحیدی و نظریه امامت در اندیشه سید جواد نقوی

شفاعت حسین<sup>۱</sup>

### چکیده

این پژوهش به بازخوانی انتقادی دموکراسی بر پایه مبانی توحیدی و نظریه امامت در اندیشه سید جواد نقوی می‌پردازد. نقوی با تکیه بر مبانی توحیدی، اصل حاکمیت الهی و جایگاه امامت، دموکراسی را فاقد مشروعیت دینی دانسته و مشروعیت حکومت را منحصر در انتصاب الهی و نظام امامت معرفی می‌کند. او دموکراسی را محصول اومانیسیم و جهان‌بینی مادی غرب معرفی کرده و معتقد است که پذیرش آن مستلزم نفی حاکمیت الهی و جایگزینی اراده انسان به جای اراده خداوند است. این مطالعه با روش توصیفی-تحلیلی و بر اساس منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که از دیدگاه نقوی، اتکای دموکراسی بر اراده اکثریت موجب تضعیف حاکمیت الهی، گسترش تحزب و انحراف از دین و شریعت می‌شود. او نظام امامت را تنها الگوی مشروع و کارآمد برای تحقق عدالت و هدایت دینی می‌داند و معتقد است تنها در پرتو حاکمیت معصوم یا نایب منصوب اوست که رشد، تعالی و تکامل انسان و نیز تأمین سعادت دنیا و آخرت امکان‌پذیر می‌شود. نتیجه پژوهش بیانگر آن است که اندیشه نقوی چالشی جدی برای سازگاری دموکراسی با نظام سیاسی اسلام ایجاد می‌کند و زمینه‌ای برای بازاندیشی نسبت دین و سیاست در جوامع مسلمان فراهم می‌سازد.

**واژگان کلیدی:** حاکمیت الهی، امامت، دموکراسی، سید جواد نقوی.

<sup>۱</sup> کارشناسی ارشد، رشته تاریخ تمدن اسلامی، مجتمع آموزش عالی تاریخ، سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، رایانامه: shafaat\_hosein2@miu.ac.ir

## مقدمه

دموکراسی در دوران معاصر به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین الگوهای حکمرانی در سطح جهان مطرح شده است و بسیاری از جوامع، آن را معیار مشروعیت سیاسی، مشارکت مردمی و کارآمدی نظام‌های سیاسی دانسته‌اند. با این حال، نسبت دموکراسی با دین، به‌ویژه در جوامع اسلامی، همواره یکی از محل‌های اصلی بحث و مناقشه جدی میان اندیشمندان و نظریه‌پردازان سیاسی بوده است. در یک سوی این مناقشه، برخی اندیشمندان مسلمان کوشیده‌اند تا میان دموکراسی و آموزه‌های دینی نوعی سازگاری و هماهنگی ایجاد کنند و با ارائه قرائت‌هایی موسوم به «دموکراسی دینی» یا «مردم‌سالاری دینی»، امکان بهره‌گیری از سازوکارهای دموکراتیک را در چارچوب ارزش‌های اسلامی ممکن بدانند. در سوی دیگر، گروهی دیگر از اندیشمندان، دموکراسی را در تعارضی بنیادین و حل‌ناشدنی با مبانی توحیدی و ساختار الهی حاکمیت می‌دانند و هرگونه تلاش برای سازگار ساختن این دو را ناکارآمد و از نظر دینی نامشروع قلمداد می‌کنند.

در میان این رویکردهای انتقادی و مخالف با دموکراسی، اندیشه‌های علامه سید جواد نقوی جایگاهی ویژه و برجسته دارد. او با تکیه بر اصول توحید، ولایت الهی و نظریه امامت، دموکراسی را - چه در شکل سکولار و چه در قالب دینی‌شده آن - ناسازگار با نظام سیاسی اسلام معرفی می‌کند و بر این باور است که هرگونه تلاش برای پیوند دموکراسی با اسلام، در حقیقت نوعی تحریف مبانی دینی و عقب‌نشینی در برابر جریان‌های فکری غربی است. از نظر نقوی، مشروعیت سیاسی تنها از طریق نصب الهی حاصل می‌شود و سپردن تعیین حاکم به رأی اکثریت، نوعی جایگزینی اراده انسان به‌جای اراده خداوند و در نتیجه، خروج از دایره توحید عملی است. او معتقد است که مردم‌سالاری (دموکراسی)، به دلیل اتکای بنیادین آن بر خواست اکثریت و نادیده گرفتن مرجعیت الهی، هرگز نمی‌تواند هدایت الهی، عدالت واقعی و شریعت را در جامعه تحقق بخشد و در نهایت، به انحراف از اهداف دینی و سکولاریزاسیون پنهان نظام سیاسی منجر می‌شود.

این پژوهش با هدف بازخوانی انتقادی دموکراسی بر پایه مبانی توحیدی و نظریه امامت در اندیشه سید جواد نقوی، تلاش می‌کند تا مبانی نظری مخالفت او با دموکراسی را به صورت نظام‌مند تبیین کرده و نشان دهد که چرا وی دموکراسی را در هر قالبی - حتی با افزودن صفت «دینی» - نامناسب، نامشروع و ناسازگار با نظام سیاسی اسلام می‌داند و تلاش دارد که به سؤال

بازخوانی انتقادی دموکراسی بر پایه مبانی توحیدی و نظریه امامت در اندیشه... ۷

زیر که دموکراسی در اندیشه سید جواد نقوی چگونه و بر اساس کدام مبانی توحیدی و مؤلفه‌های نظریه امامت مورد بازخوانی و نقد قرار می‌گیرد؟ پاسخ دهد که فرضیه پژوهش نیز بر این فرض استوار است که دموکراسی در اندیشه سید جواد نقوی به دلیل انسان‌محوری بنیادین و گسست معرفتی از مبانی توحیدی (به‌ویژه اصل حاکمیت انحصاری خداوند)، فاقد مشروعیت الهی بوده و در چارچوب نظریه امامت (که بر نصب الهی و ولایت معصوم استوار است)، نیازمند بازتعریف بنیادین و اساسی است؛ بازتعریفی که در عمل به معنای رد کامل آن و جایگزینی با نظام امامت می‌باشد.

### مفهوم‌شناسی

برای ورود به بحث و تحلیل دقیق اندیشه سید جواد نقوی درباره دموکراسی، لازم است ابتدا مفاهیم کلیدی و محوری مورد استفاده در این پژوهش تعریف و تبیین شوند. این مفاهیم عبارت‌اند از: حاکمیت الهی، امامت، شخصیت فکری سید جواد نقوی و دموکراسی.

#### ۱. حاکمیت الهی

حاکمیت الهی به این معناست که حق قانون‌گذاری، تعیین حاکم، اداره جامعه، تشریح احکام و ولایت بر انسان‌ها، منحصراً از آن خداوند متعال است و هیچ فرد، گروه، طبقه یا جمعیتی - حتی اکثریت مردم - حق ندارد در جایگاه تشریح و ولایت الهی قرار گیرد یا خود را شریک خداوند در حاکمیت بداند. در این نگاه توحیدی، خداوند مالک حقیقی جهان و انسان است و اوست که خالق، مدبر، رازق و صاحب اختیار مطلق همه موجودات به شمار می‌آید. بنابراین، تنها او حق دارد که نظام سیاسی، قوانین حاکم بر جامعه و ساختارهای اداره امور بشری را تعیین کند. نقش مردم در چنین نظامی، صرفاً «پذیرش، اطاعت و عمل به قوانین الهی» است، نه مشارکت در قانون‌گذاری یا تعیین حاکم. از این منظر، هرگونه نظام سیاسی که بر پایه اراده انسان (فردی یا جمعی) استوار باشد، در تعارض مستقیم با اصل حاکمیت الهی قرار می‌گیرد.

#### ۲. امامت

تعریف جامع و مورد قبول امامت در میان علمای شیعه و بسیاری از علمای سنی چنین است: «الإمامة هي الرئاسة العامة في أمور الدين والدنيا» (الحلی، ۱۴۰۵: ۶۲؛ الطبری، ۱۴۱۳: ۱۷؛ مفید، ۱۴۱۴: ۳۹). به این معنا که امامت، ریاست و رهبری عمومی و فراگیر در همه شئون دینی و

دنیوی جامعه اسلامی است. امامت در چارچوب حاکمیت الهی معنا پیدا می‌کند و به معنای ادامه ولایت الهی در جامعه از طریق انسان‌های منصوب‌شده از سوی خداوند است. امامان کسانی هستند که به دلیل عصمت (برتری و مصونیت از گناه و خطا)، علم الهی (دانش فراگیر و برگرفته از منبع وحی) و شایستگی‌های اخلاقی و عملی بی‌نظیر، از سوی خداوند برای هدایت، رهبری و اداره جامعه تعیین و نصب شده‌اند. در اندیشه شیعی، امامت پس از پیامبر اسلام (ص) در دوازده امام معصوم (ع) تحقق یافته و در عصر غیبت، ولایت فقیه جامع‌الشرایط به عنوان نایب عام امام معصوم، عهده‌دار استمرار کارویژه‌های امامت در جامعه می‌گردد.

### ۳. علامه سید جواد نقوی

علامه سید جواد نقوی از علمای برجسته، تأثیرگذار و معاصر شبه‌قاره هند (پاکستان) است که به عنوان مروج اندیشه‌های اسلام ناب محمدی، منتقد سرسخت ساختارهای سیاسی و فکری مدرن (به‌ویژه دموکراسی غربی و لیبرالیسم) و بنیان‌گذار گسترده‌ترین شبکه حوزه‌های علمیه و مراکز فرهنگی، تربیتی، انقلابی و اجتماعی شیعی در پاکستان شناخته می‌شود. او فارغ‌التحصیل حوزه علمیه قم است و در حوزه‌هایی چون فلسفه اسلامی، عرفان نظری و عملی، اصول فقه، فقه استدلالی، تفسیر قرآن، علوم حدیث، جامعه‌شناسی سیاسی، علوم سیاسی تطبیقی و ادبیات عرب و اردو تخصص دارد. علامه نقوی از محضر استادان بزرگی همچون آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله حسن‌زاده آملی، آیت‌الله مصباح یزدی، آیت‌الله فاضل لنکرانی، آیت‌الله وحید خراسانی و آیت‌الله جواد تبریزی بهره برده است. او از چهره‌های فعال در عرصه وحدت اسلامی، بیداری فکری جوامع مسلمان، تربیت نسل جدید طلاب انقلابی و ترویج اندیشه اسلام ناب محمدی و افکار اقبال لاهوری در پاکستان به شمار می‌رود (اویس ربانی، ۲۰۲۳، مصاحبه با سید جواد نقوی، برنامه «می‌اور مولانا»).

### ۴. دموکراسی

دموکراسی در اصل لغوی و ریشه‌شناختی به معنای «حکومت مردم بر مردم» است و از دو واژه یونانی «دموس» (emos: توده مردم، جمعیت) و «کراتوس» (kratos: قدرت، حکومت، فرمانروایی) تشکیل شده است. در اصطلاح علوم سیاسی، دموکراسی نظامی سیاسی و روشی برای تصمیم‌گیری جمعی است که بر پایه مشارکت برابر شهروندان، نظارت عمومی بر قدرت، انتخاب نمایندگان از طریق رأی آزاد و اکثریت، و تأمین آزادی‌های فردی و برابری حقوقی در

جامعه استوار می‌گردد (خرم‌شاد، ۱۳۸۴: ۲۶۵). با این حال، از دیدگاه سید جواد نقوی، دموکراسی تنها یک روش یا سازوکار سیاسی نیست، بلکه بر بنیانی فلسفی و جهان‌بینی خاصی استوار است که ریشه آن در مادی‌گرایی (ماتریالیسم) و سپس انسان‌گرایی (اومانیزم) قرار دارد (ر. ک: مصباح، ج ۲، ص ۱۲۴-۱۲۷). اومانیزم نگرشی است که در آن انسان، محور همه چیزها، معیار حقیقت و خوبی، و منشأ ارزش‌ها و قوانین معرفی می‌شود و اراده او جایگزین اراده الهی می‌گردد (سید جواد نقوی، ۲۰۱۸: درس ۱۳).

نقوی در تحلیل خود از دموکراسی، ارکان اساسی زیر را برای این نظام برمی‌شمارد: نخست، «حکومت اکثریت» که بر اساس آن، خواست و رأی اکثریت عددی به قانون تبدیل می‌شود و نماینده منتخب اکثریت، حاکم مشروع و قانونی به شمار می‌آید. دوم، «حزب» که رکنی جدایی‌ناپذیر از دموکراسی مدرن است؛ زیرا مردم پراکنده و فاقد سازماندهی هستند و بدون تشکیلات حزبی، امکان سامان‌دهی به خواست عمومی و تحقق «حاکمیت مردمی» ممکن نمی‌گردد. سوم، «آزادی» که در گفتمان دموکراتیک به معنای آزادی مطلق یا حداکثری انسان تفسیر می‌شود؛ یعنی هیچ محدودیت دینی، اخلاقی یا قانونی فرادستی نباید بر فرد تحمیل گردد و او در اندیشه، گفتار و رفتار جز در موارد محدود، آزاد است. چهارم، «برابری» (سید جواد نقوی، ۲۰۱۸: درس ۱۳) که بدین معناست که همه انسان‌ها از هر جهت (نژادی، جنسیتی، طبقاتی، دینی و ...) برابرند و هیچ‌کس بر دیگری برتری ذاتی یا حقوقی ندارد. پنجم، «برادری و همزیستی مسالمت‌آمیز» که بر نفی هرگونه تبعیض نژادی، قومی و طبقاتی و نیز احترام به حقوق دیگران تأکید می‌کند. این سه اصل — آزادی، برابری و اخوت (برادری) — شعارهای اصلی انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) بودند و به تعبیر نقوی، پایه‌های فلسفی و ایدئولوژیک دموکراسی مدرن را شکل داده‌اند (سید جواد نقوی، ۲۰۱۸: درس ۱۲).

### مبانی نظری دیدگاه نقوی

برای درک صحیح نقد نقوی بر دموکراسی، لازم است ابتدا دو رکن اصلی و زیربنایی اندیشه سیاسی او تبیین گردد: «توحید در حاکمیت» و «نظریه امامت». این دو مبنا، کل ساختار فکری نقوی را شکل می‌دهند و مبناهای همه داوریه‌های او درباره نظام‌های سیاسی رقیب (از جمله دموکراسی) قرار می‌گیرند.

### ۱. توحید در حاکمیت

در اندیشه سید جواد نقوی، نقطه آغاز هر بحث سیاسی و اجتماعی، مفهوم بنیادین و محوری «الوهیت» است؛ مفهومی که در جمله کوتاه اما عمیق «لا إله إلا الله» تجلی یافته و اساس و پایه دین اسلام را تشکیل می‌دهد. نقوی با نقد برداشت رایج و تا حدی سطحی از «إله» به‌عنوان صرفاً «معبود» (آنچه پرستش می‌شود)، تأکید می‌کند که معبود بودن، لازم و تبعی معنای إله است، نه معنای اصلی و حقیقی آن. به باور او، معنای حقیقی و جامع «إله» در قرآن، «حاکم، فرمانروا، مالک و صاحب اقتدار مطلق» است؛ موجودی که حق تشریح (قانون‌گذاری)، حق حکمرانی (اجرای قانون) و حق ولایت (سرپرستی و تصرف در امور) بر انسان را دارد. بنابراین، «لا إله إلا الله» به معنای نفی هرگونه حاکمیت، قانون‌گذاری و ولایت غیرالهی و اثبات انحصار کامل حاکمیت، تشریح و ولایت برای خداوند متعال است (سید جواد نقوی، ۲۰۱۸: درس ۷).

بر این اساس، رابطه انسان با خدا در نظام توحیدی، رابطه‌ای مبتنی بر «عبدیت» (بندگی کامل و آگاهانه) تعریف می‌شود؛ یعنی اطاعت مطلق از فرمان الهی در همه عرصه‌های فردی، اجتماعی و سیاسی. عبادت نیز در این چارچوب، صرفاً اعمال شعائری مانند نماز و روزه نیست، بلکه معنایی بسیار گسترده‌تر دارد؛ عبادت عبارت است از پذیرش عملی و تسلیم در برابر حاکمیت، قانون و ولایت خداوند (حویزی، ۱۳۸۶: ج ۲، ۲۰۹). نقوی با استناد به آیات متعدد قرآن — از جمله آیه تهدید فرعون نسبت به حضرت موسی (ع) که می‌گوید: «لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» (شعراء: ۲۹)؛ یعنی «اگر معبودی جز من برگزینی، قطعاً تو را از زندانیان قرار خواهم داد» — نشان می‌دهد که الوهیت در قرآن به معنای مرجعیت سیاسی، حاکمیت و تقنین است، نه صرفاً پرستش آیینی و ذهنی (همان: درس ۱۳). فرعون با درک همین معنای عمیق از الوهیت بود که موسی (ع) را تهدید به زندان کرد، زیرا موسی (ع) در برابر الوهیت و حاکمیت فرعونی ایستاده بود و ادعای الوهیت و حاکمیت الهی داشت.

از این منظر، توحید در حاکمیت دارای چهار رکن اساسی و به هم پیوسته است که تحقق کامل «الوهیت الهی در زمین» منوط به وجود و فعلیت یافتن همه این ارکان در جامعه می‌باشد. مصباح یزدی در کتاب خود این ارکان را با تعبیری نزدیک به قوای سه‌گانه (مقننه، قضائیه، مجریه) تبیین کرده است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ج ۱، ۱۰۵). این چهار رکن عبارت‌اند از:

اول، «تشریح و قانون‌گذاری»: یعنی حق وضع قانون و تعیین بایدها و نبایدهای زندگی بشر، تنها از آن خداوند است و هیچ کس یا نهادی نمی‌تواند در این حوزه استقلال داشته باشد. قرآن

می‌فرماید: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ...» (یوسف: ۴۰)؛ «حکم (و قانون) جز برای خدا نیست».

دوم، «نبوت و رسالت»: یعنی ابلاغ شریعت و قوانین الهی توسط پیامبران برگزیده. خداوند با انتخاب پیامبران، شریعت خود را به انسان‌ها ابلاغ می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ...» (آل عمران: ۳۳).

سوم، «امامت»: یعنی اجرای شریعت الهی در جامعه و تحقق خارجی احکام و قوانین خداوند توسط امامانی که از سوی خدا منصوب شده‌اند. قرآن می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء: ۷۳)؛ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند».

چهارم، «قضاوت»: یعنی داوری و فصل خصومت میان مردم بر اساس حکم الهی و شریعت، نه بر اساس قوانین بشری. قرآن می‌فرماید: «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...» (بقره: ۲۱۳). نقوی تأکید می‌کند که اگر حتی یکی از این مراحل به غیر خدا واگذار شود، انسان از دایره توحید عملی خارج شده و وارد حوزه طاغوت (هر موجود، نهاد یا نظامی که خود را محور حاکمیت و قانون‌گذاری قرار دهد) می‌شود. مشکل اصلی طاغوت این نیست که مردم را از عبادت خدا باز می‌دارد؛ بلکه مشکل اصلی آن است که الوهیت و حاکمیت خدا را نفی می‌کند و خود را در جایگاه خدا می‌نشانند. به تعبیر نقوی، اگر حاکمیت را به طاغوت واگذار کنید، او ممکن است تمام رفاه و آسایش مادی را در اختیار شما بگذارد، اما شما را از دایره بندگی خدا خارج کرده است (سید قطب، ترجمه خامنه‌ای، ۱۳۶۹: ۴-۱۰ و ۴۵). به همین دلیل، او می‌گوید: کسی که نماز را ترک می‌کند، فقط گناهکار است؛ اما کسی که حاکمیت الهی را ترک می‌کند و آن را به طاغوت می‌سپارد، در حقیقت از دایره ایمان و اسلام خارج می‌شود، زیرا اصل توحید در حاکمیت را نفی کرده است.

در نتیجه، «توحید در حاکمیت» مبنای اصلی و اساسی نقد نقوی بر دموکراسی است. زیرا دموکراسی، به جای حاکمیت خداوند، بر حاکمیت انسان (فردی یا جمعی) استوار است و منشأ مشروعیت را اراده مردم می‌داند، نه اراده الهی.

## ۲. امامت

بر پایه توحید در حاکمیت، نقوی «امامت» را تنها نظام مشروع، الهی و توحیدی سیاسی در اسلام معرفی می‌کند. امامت در این نگاه، نه یک قرارداد اجتماعی یا یک روش انتخابی، بلکه تجلی عینی و عملی حاکمیت الهی در جامعه است (سید جواد نقوی، ۲۰۱۸: درس ۷). امام در این

نظام کسی است که:

- از سوی خداوند متعال و با نص (تصریح آشکار) منصوب شده باشد.
  - مأمور به اجرای شریعت الهی در همه شئون جامعه باشد.
  - و دارای «ریاست عامه» بر امور دین و دنیای مردم باشد؛ یعنی ولایت و سرپرستی همه جانبه او بر جامعه، هم در مسائل معنوی و هم در مسائل مادی و دنیوی جاری باشد.
- این تعریف با اجماع علمای شیعه و سنی نیز هماهنگ است: «الإمامة هي الرئاسة العامة في أمور الدين والدنيا» (الحلی، ۱۴۰۵: ۶۲؛ الطبری، ۱۴۱۳: ۱۷؛ مفید، ۱۴۱۴: ۳۹). در اندیشه نقوی، امامت یک مقام تشریفاتی، نمادین یا صرفاً روحانی نیست، بلکه ساختاری اجرایی، سیاسی و اجتماعی برای تحقق حاکمیت خداوند است. اگر قانون از خداست، پیامبر آن را ابلاغ کرده است، و امام کسی است که آن قانون را در متن جامعه پیاده‌سازی، اجرا و از آن پاسداری می‌کند. بنابراین، امامت همان رکن سوم از ارکان چهارگانه الوهیت است و بدون آن، حاکمیت الهی در زمین ناقص، ناتمام و تحقق نیافته می‌ماند.

نقوی برای اثبات این مدعا، به آیات متعددی از قرآن استناد می‌کند. از جمله، آیه معروف «ولایت»: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده: ۵۵). این آیه حاکمیت و سرپرستی دینی و سیاسی جامعه را به صورت انحصاری در سه مقام قرار داده است: خداوند متعال، پیامبر اکرم (ص)، و مؤمنی که در حال رکوع زکات می‌دهد. بنا بر اتفاق مفسران شیعه و بسیاری از مفسران اهل سنت، این آیه اشاره‌ای صریح و روشن به حضرت امام علی (ع) دارد که در حال نماز و رکوع، انگشتر خود را به فقیر صدقه داد (سید جواد نقوی، ۲۰۱۸: درس ۱).

همچنین، آیه «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره: ۱۲۴) که خداوند به حضرت ابراهیم (ع) می‌فرماید: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم»، بیانگر آن است که امامت منصبی الهی، انتصابی و غیرانتخابی است. خداوند به ابراهیم (ع) می‌گوید که او را به امامت برگزیده است، نه اینکه مردم ابراهیم را به امامت انتخاب کرده‌اند. بر این اساس، مشروعیت رهبری دینی و سیاسی در قرآن، به طور کامل به اراده الهی وابسته است و هیچ سازوکار بشری (مانند رأی‌گیری، شورا، بیعت، وراثت یا اجبار) نمی‌تواند جایگزین نصب الهی گردد.

لذا نقوی تأکید می‌کند که قرآن هیچ نظام جایگزینی برای امامت را مشروع نمی‌شناسد. هر نظام سیاسی که بر اساس انتخاب مردم، وراثت، کودتا، قدرت نظامی یا رأی اکثریت شکل گیرد،

در حوزه طاغوت قرار می‌گیرد؛ زیرا منشأ مشروعیت آن خداوند نیست، بلکه اراده انسان است. از این رو، خروج از نظام امامت (چه از طریق پذیرش دموکراسی، چه جمهوری، چه پادشاهی و چه هر نظام دیگر) به معنای خروج از حاکمیت الهی و ورود به حاکمیت طاغوت است (سید جواد نقوی، ۲۰۱۸: درس ۱).

در مقابل، دموکراسی به طور کامل بر حاکمیت انسان استوار است و مشروعیت خود را از رأی و اراده اکثریت می‌گیرد. به همین دلیل، نقوی دموکراسی را نه تنها ناسازگار با امامت، بلکه در تضاد ذاتی و بنیادین با آن می‌داند؛ زیرا یکی بر الوهیت الهی (خداوند به عنوان تنها منشأ مشروعیت) و دیگری بر الوهیت مردمی (مردم به عنوان منشأ مشروعیت) بنا شده است (همان: ۱). در عصر غیبت، با نبود دسترسی مستقیم به امام معصوم (ع)، اصل حاکمیت الهی همچنان پابرجاست و نمی‌توان آن را به سازوکارهای انتخابی و مردمی سپرد. ولایت فقیه به عنوان «نصب ضابطه‌مند» از سوی شارع مقدس، استمرار حاکمیت معصوم و ساختاری عبوری و موقت برای حفظ مسیر امامت تا زمان ظهور است. فقیه جامع‌الشرایط (حر عاملی، ۱۴۱۹: ج ۱۸، ص ۲۹۵) - دارا بودن فقاقت در تمام دین (شهید اول، ۱۴۱۹: ج ۲، ص ۶۷)، عدالت، تقوا، بصیرت سیاسی و مدیریت - به عنوان نایب عام امام معصوم (ع) محسوب می‌شود و مشروعیت او نیز از همان انتصاب الهی و نصب شارع ناشی می‌گردد، نه از رأی، بیعت یا انتخاب مردم (جواد نقوی، درس ولایت فقیه ۱ تا ۴).

### بازخوانی انتقادی دموکراسی

در این بخش، به تفصیل و بر اساس مبانی توحیدی و نظریه امامت در اندیشه سید جواد نقوی، دموکراسی در دوازده محور اصلی مورد نقد و بازخوانی قرار می‌گیرد. هر یک از این نقدها، به جنبه‌ای از تضاد بنیادین میان دموکراسی و نظام سیاسی اسلام می‌پردازد.

#### ۱. توحیدی نبودن نظام مردم‌سالار

در اندیشه سید جواد نقوی، معیار اصلی و اساسی برای توحیدی بودن یک نظام سیاسی در عرصه سیاست، «نصب الهی» است. یعنی حاکم و رهبر جامعه باید مستقیماً از سوی خداوند متعال برگزیده و منصوب شده باشد. بر همین اساس، تنها نظامی که حقیقتاً و به طور کامل می‌تواند «توحیدی» نام گیرد، نظام امامت است؛ زیرا مشروعیت سیاسی در آن از اراده الهی سرچشمه می‌گیرد، نه از خواست عمومی، رأی اکثریت یا قرارداد اجتماعی مردم. هر ساختار

سیاسی که بر پایه رأی‌گیری، انتخابات و مشارکت مردمی شکل گیرد، هر اندازه هم که با مشارکت گسترده مردم، نیت‌های خیرخواهانه یا اهداف اخلاقی همراه باشد، فاقد مشروعیت الهی است؛ زیرا میان حاکم و خداوند هیچ پیوند انتصابی و مستقیمی برقرار نشده است. نظام دموکراسی به طور کامل بر اراده مردم استوار است و حاکم در آن «برگزیده مردم» نامیده می‌شود، نه «منصوب خداوند». از نگاه نقوی، چنین حاکمی — حتی اگر در عمل به عدالت فرمان دهد، به اخلاق و فضیلت دعوت کند، یا مردم را به عبادت خدا وادارد — در منطق قرآن و روایات، در شمار «طاغوت» قرار می‌گیرد؛ زیرا بدون اذن و نص الهی، در جایگاه ولایت و حاکمیت بر جامعه نشسته است. قرآن به صراحت تعیین پیامبر، امام و حاکم را امری الهی می‌داند و دخالت مردم را در این حوزه (به عنوان منشأ مشروعیت) فاقد هرگونه اعتبار دینی معرفی می‌کند. نقوی تأکید می‌کند که اگر مردم حق تعیین حاکم را داشته باشند، در حقیقت خود را در جایگاه خداوند قرار داده‌اند، زیرا تنها خداوند است که حق تعیین حاکم بر مردم را دارد. بر این اساس، نظام دموکراسی، حتی در بهترین، عادلانه‌ترین و اخلاقی‌ترین شکل خود، نمی‌تواند توحیدی باشد؛ زیرا فاقد عنصر بنیادین و غیرقابل جایگزین «نصب الهی» است و تنها نظام امامت (و در عصر غیبت، ولایت فقیه به عنوان ادامه‌دهنده مسیر امامت) است که واجد این ویژگی اساسی می‌باشد (سید جواد نقوی، ۲۰۱۸: درس ۲).

## ۲. پذیرش دموکراسی به معنای نفی حاکمیت الهی

در اندیشه سید جواد نقوی، امامت به معنای پذیرش کامل و عملی حاکمیت خداوند بر انسان است؛ زیرا تنها خداوند، به عنوان خالق، مالک حقیقی، رب و مدبر عالم، حق فرمان‌روایی، قانون‌گذاری و ولایت بر انسان را دارد. در مقابل، دموکراسی بر این اصل بنیادین استوار است که منشأ قدرت، مشروعیت و حاکمیت، اراده انسان‌ها (فردی یا جمعی) است. این دو مبنای حاکمیت الهی در مقابل حاکمیت مردمی — در تعارضی کامل، ریشه‌ای و حل‌ناشدنی با یکدیگر قرار دارند. نقوی با صراحت تمام می‌گوید: پذیرش مردم‌سالاری به معنای عملی کنار گذاشتن حاکمیت الهی و سپردن حق فرمان‌روایی، قانون‌گذاری و ولایت به انسان است.

نقوی ریشه فلسفی و تاریخی مردم‌سالاری را در «اومانیزم» می‌داند؛ جریانی فکری که در رنسانس اروپا شکل گرفت و بر اساس آن، انسان موجودی خودبسنده، مستقل از اراده الهی و معیار همه چیزها تلقی می‌شود (عسگری و هاشمی، ۲۰۲۰: ص ۴۵-۶۶). این نگرش اومانیزمی،

برخاسته از جهان بینی مادی گرایانه (ماتریالیستی) است که آفرینش را نتیجه تحولات تصادفی و بی هدف ماده می داند و برای خداوند در پیدایش، تدبیر و اداره جهان نقشی قائل نیست — یا اگر هم قائل است، نقش او را حداکثر به آفرینش اولیه محدود کرده و سپس جهان را به حال خود رها شده می داند (دئیسم). در حالی که در بینش توحیدی اسلام، انسان و همه هستی، مخلوق، مملوک و تحت تدبیر همیشگی اراده خداوند هستند و هیچ موجودی بدون خواست، علم و قدرت او پدید نمی آید و باقی نمی ماند.

نتیجه این دیدگاه ریشه شناسانه آن است که پذیرش دموکراسی برای هیچ ملتی نمی تواند یک انتخاب ساده و بی عواقب باشد؛ بلکه دموکراسی مستلزم دگرگونی های بنیادین و عمیق در باورها، ارزش ها، جهان بینی و اعتقادات آن ملت می شود. از این رو، نقوی مسلمانانی را که خواهان دموکراسی هستند، به پاسخی اساسی و قاطع فرامی خواند: «مشروعیت و جواز حاکمیت انسان از کجا نشأت می گیرد؟» زیرا حاکمیت، در اصل و حقیقت خود، جلوه ای از الوهیت و صفت ویژه خداوند است. در نظام دموکراسی، همه انسان ها (یا حداقل اکثریت آن ها) به طور ضمنی از حق حاکمیت برخوردار دانسته می شوند. به بیان دیگر، اگر انسان را در جایگاه «صاحب حق حاکمیت» قرار دهیم، این امر مستلزم آن است که همه انسان ها به نوعی «الیه» ها و «ارباب» هایی در عرض خداوند تلقی شوند امری که با اصول بدیهی و قطعی توحیدی (مانند «لا إله إلا الله») کاملاً در تضاد و تعارض است (سید جواد نقوی، ۲۰۱۸: درس ۲).

### ۳. پذیرش حاکمیت غیرالهی؛ هم سنگ رویارویی با خداوند

در نگاه علامه سید جواد نقوی، حاکمیت الهی تنها زمانی در جامعه تحقق می یابد که همه چهار رکن اساسی آن — شریعت (قانون الهی)، نبوت (ابلاغ قانون)، امامت (اجرای قانون) و قضاوت (داوری بر اساس قانون) — همگی از سوی خداوند تعیین و منصوب شده باشند. این چهار مرحله، مجموعه کاملی را تشکیل می دهند که نقوی از آن به «الوهیت تشریحی» تعبیر می کند. هرگونه واگذاری یا شریک سازی یکی از این ارکان به غیر خدا، خروج از توحید عملی، ورود به حوزه شرک خفی و آشکار، و نوعی طغیان و سرکشی در برابر حاکمیت مطلق الهی است. نقوی برای تقویت این ادعا، به آیات قرآنی اشاره می کند که برخی رفتارهای اجتماعی و اقتصادی مانند رباخواری را «اعلان جنگ با خدا و پیامبر او» معرفی می کند: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (بقره: ۲۷۸-۲۷۹). او توضیح می دهد که اگر رباخواری که یک

معامله اقتصادی است، به عنوان «جنگ با خدا» معرفی می‌شود، پس چگونه است که سپردن یکی از شئون حاکمیت و الوهیت (مانند قانون‌گذاری یا تعیین حاکم) به انسان، رویارویی با خدا نباشد؟ به باور نقوی، سپردن حاکمیت به انسان نیز مصداقی روشن از همین رویارویی و جنگ با خداوند است (هانتینگتون، ۱۹۹۳: ص ۲۲-۴۹؛ توپراک، ۲۰۰۵: ص ۲۱۳-۲۳۰). زیرا حاکمیت، جلوه‌ای از الوهیت است و شریک‌سازی در آن، نفی عملی و عینی «لا إله إلا الله» به شمار می‌آید.

در نظام مردم‌سالار (دموکراسی)، مردم هستند که قانون‌گذاران (نمایندگان مجلس) را برمی‌گزینند، مجریان (رئیس‌جمهور و دولت) را انتخاب می‌کنند، و در برخی نظام‌ها حتی قضات نیز یا مستقیم یا غیرمستقیم با رأی مردم منصوب می‌شوند. یعنی هر چهار مرحله‌ای که در نگاه نقوی باید منحصراً از سوی خداوند تعیین شود، به اراده جمعی و سازوکارهای بشری سپرده می‌شود. از این‌رو، مردم‌سالاری در نقطه مقابل و در تقابل کامل با حاکمیت الهی قرار می‌گیرد و هرگونه تلاش برای توجیه دینی آن، از نظر نقوی، تحریف دین و تطهیر طاغوت است.

#### ۴. تضاد بنیادین میان امامت و مردم‌سالاری

در نگاه علامه سید جواد نقوی، امامت در طول تاریخ، همواره در برابر دو جبهه اصلی و متضاد قرار داشته است: جبهه طاغوت (هر نظام و قدرتی که حاکمیت خود را مستقل از خداوند اعمال می‌کند) و جبهه نفاق (کسانی که در ظاهر خود را مسلمان و حتی حامی امامت نشان می‌دهند، اما در عمل با طاغوت همکاری می‌کنند). از عصر حضرت موسی (ع) که فرعونیت در برابر امامت ایستاد، تا دوران حضرت ابراهیم (ع) که نمرودیت در برابر امامت صف‌آرایی کرد، و تا زمان پیامبر اکرم (ص) که جاهلیت قبیله‌ای قریش با امامت در ستیز بود، همواره دو جبهه روشن وجود داشته است: جبهه امامت (الهی) و جبهه طاغوت (غیرالهی).

پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، در دوره امام علی (ع)، نظام خلافت به اصطلاح «راشده» (خلفای ابوبکر، عمر و عثمان) در برابر امامت قرار گرفت. هرچند در خلافت راشده، قانون‌گذاری مستقل و آشکار از قرآن و سنت بسیار محدود بود و خلفا عمدتاً در چارچوب شریعت عمل می‌کردند، اما اصل «انتخاب» (با بیعت نخبگان و شورا) در برابر اصل «نصب الهی» قرار داشت. پس از آن، ملوکیت اموی پدید آمد که در آن هم قانون و هم حاکم از سوی غیر خدا تعیین می‌شد و حاکمیت به صورت موروثی در یک خاندان خاص جریان یافت.

در دوران غیبت کبری نیز نظام‌های گوناگون طاغوتی شکل گرفتند (پادشاهی‌های مطلقه، جمهوری‌های سکولار، دیکتاتورهای نظامی و ...) و در عصر جدید، آخرین و مدرن‌ترین صورت این تقابل، مردم‌سالاری یا دموکراسی است. نقوی تأکید می‌کند که مردم‌سالاری بر «الوهیت مردمی» استوار است (مردم به عنوان منشأ حاکمیت)، در حالی که امامت بر «الوهیت الهی» بنا شده است (خداوند به عنوان منشأ حاکمیت). از این‌رو، این دو نظام در ذات فلسفی و مبنای مشروعیت خود، ۱۸۰ درجه با یکدیگر فاصله دارند و هیچ نقطه اشتراک یا هماهنگی میان آن‌ها وجود ندارد (شریعتی سبزواری، پاییز ۱۳۸۸، ش ۷۷).

با وجود این تضاد روشن و غیرقابل انکار، همواره در طول تاریخ کسانی کوشیده‌اند که امامت را با نظام‌های طاغوتی (از جمله دموکراسی) سازگار جلوه دهند و نوعی آشتی میان این دو جبهه متضاد ایجاد کنند. نقوی با استناد به قرآن، کسانی را که می‌کوشند این دو راه متضاد را در یک دل جمع کنند، «منافق» می‌نامد؛ زیرا این جمع در عالم خارج و در عرصه عمل سیاسی و اجتماعی ممکن نیست و تنها در درون انسان‌های دوچهره و دورو قابل تصور است. نقوی با استناد به سخن امام خمینی (ره) (صحیفه امام خمینی، ۱۳۶۷: ج ۲۱، ص ۱۲۲) یادآور می‌شود که در یک دین واحد، دو مسیر متضاد و متناقض (امامت و دموکراسی) نمی‌توانند هم‌زمان معتبر و مشروع باشند. از این‌رو، امامت با سلطنت، جمهوری، دموکراسی و هر نظامی که بر پایه اراده انسان شکل گیرد، ناسازگار است. همان‌گونه که حسینیت (خط امامت و شهادت) و یزیدیت (خط طاغوت و سلطه) هرگز قابل جمع نبوده و نیستند، امامت نیز با انتخاب حاکم از طریق رأی‌گیری، بیعت، شورا یا وراثت سازگار نیست؛ زیرا حق حاکمیت، تشریح و ولایت تنها از آن خداوند است و هیچ‌کس جز او حق تعیین حاکم بر مردم را ندارد.

##### ۵. نقد مردم‌سالاری از منظر قرآن

از نگاه علامه سید جواد نقوی، تلاش برخی از اندیشمندان مسلمان برای سازگار نشان دادن مردم‌سالاری با قرآن و اسلام، بر پایه برداشت‌های نادرست، سطحی و گزینشی از آیات الهی است. مردم‌سالاری بر این اصل بنیادین استوار است که «اراده اکثریت» (رأی بیش از نیمی از مردم) معیار مشروعیت، حقانیت و درستی است. اما قرآن کریم، اراده اکثریت را هرگز معیار تشخیص حق و باطل، خوب و بد، یا مشروع و نامشروع قرار نمی‌دهد. برعکس، ده‌ها آیه در قرآن، وضعیت اکثریت مردم را با تعبیری بسیار منفی و تکان‌دهنده توصیف می‌کند، از جمله: «و

لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف: ۲۱)؛ «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ» (هود: ۱۷)؛ «أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» (مؤمنون: ۷۰)؛ «أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ» (انعام: ۱۱۱) (عبدالرحمن عالم، ۱۴۰۱: ۳۰۴)؛ «أَكْثَرُهُمْ كَافِرُونَ» (نحل: ۸۳)؛ و «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (عنکبوت: ۶۳).

این آیات به روشنی نشان می‌دهد که اتکا به رأی اکثریت — که اساس و ستون مردم‌سالاری است — از منظر قرآن نه تنها مردود و نامعتبر است، بلکه معمولاً به گمراهی، جهل، کفر و دوری از حق منجر می‌شود. قرآن به پیامبران خود دستور می‌دهد که تنها پیام الهی را ابلاغ کنند، حتی اگر اکثریت قاطع مردم خواسته‌ای مخالف با آن داشته باشند و از آن روی برگردانند. بنابراین، تضاد میان اراده پیامبران و اراده اکثریت، امری طبیعی، همیشگی و اجتناب‌ناپذیر در تاریخ بوده است (سید جواد نقوی، ۲۰۱۸: درس ۹).

قرآن به پیامبر (ص) و امامان (ع) به صراحت فرمان می‌دهد که از خواسته‌ها، هوس‌ها و سلیقه‌های مردم پیروی نکنند: «وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (اعراف: ۱۴۲)؛ «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» (مائده: ۴۹). این آیات نشان می‌دهد که حاکم الهی (پیامبر، امام یا فقیه عادل) موظف است تنها از وحی، شریعت و فرمان خداوند تبعیت کند و حق ندارد اراده مردم — حتی اراده اکثریت — را جایگزین فرمان خداوند سازد، هرچند که این اراده به ظاهر دموکراتیک و مردمی باشد.

به باور نقوی، در قرآن حتی یک آیه — نه یک آیه — وجود ندارد که امامت، خلافت یا حاکمیت را به عنوان یک منصب انتخابی و مبتنی بر رأی مردم معرفی کند. همچنین هیچ روایت صحیح، متواتر یا حتی قابل اعتمادی از پیامبر اکرم (ص) نقل نشده که مردم را مأمور به انتخاب حاکم و جانشین پس از خود کرده باشد. برعکس، روایات متعدد و معتبر — از جمله حدیث غدیر، حدیث منزلت، حدیث ثقلین و حدیث سفینه — بر نصب الهی و تعیین مستقیم جانشین توسط پیامبر (ص) به فرمان خداوند دلالت دارند. از این رو، دخالت عمومی مردم در تعیین حاکم، از منظر قرآن و سنت، فاقد هرگونه اعتبار دینی، شرعی و اخلاقی است. بر پایه این مبانی قطعی، مردم‌سالاری نه تنها با قرآن سازگار نیست، بلکه در نقطه مقابل و در تضاد کامل با نظام امامت و حاکمیت الهی قرار دارد (سید جواد نقوی، ۲۰۱۸: درس ۹).

## ۶. نبود حضور واقعی مردم در شئون حکومتی

در نگاه علامه سید جواد نقوی، یکی از تناقض‌های بنیادین، آشکار و غیرقابل انکار مردم‌سالاری آن است که از یک سو ادعا می‌کند «حاکمیت از آن مردم است» و «اراده مردم

مبنای مشروعیت» است، اما از سوی دیگر، در عمل و در واقعیت عینی، مردم تنها در بخش بسیار محدود، سطحی و تشریفاتی از ساختار حکومت نقش ایفا می‌کنند. اگر قرار باشد اراده مردم ملاک مشروعیت باشد، باید همه ارکان و نهادهای حکومت — از قانون‌گذاری و اجرا گرفته تا قضاوت، امنیت، اقتصاد، فرهنگ و سیاست خارجی — ماهیتی کاملاً مردمی، انتخابی و مبتنی بر مشارکت مستقیم یا غیرمستقیم مردم داشته باشند. اما واقعیت عینی در همه دموکراسی‌های به اصطلاح مدرن، چیز دیگری است.

در نظام‌های مردم‌سالار، مردم معمولاً تنها در انتخاب رئیس دولت (رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر) و نمایندگان مجلس (قوه مقننه) مشارکت دارند، آن هم با مکانیسم‌هایی که بسیار پیچیده، هزینه‌بر و مستعد فریب و دستکاری است. در حالی که سایر بخش‌های حیاتی، کلیدی و تعیین‌کننده حکومت — از جمله اقتصاد و سیاست‌های پولی و مالی، مالکیت و منابع طبیعی، قضاوت و دادگستری، امنیت داخلی و خارجی، ارتش و نیروهای مسلح، نهادهای اطلاعاتی، رسانه‌های ملی و سیاست خارجی — به‌طور کامل بر پایه انتصاب، وراثت، نفوذ، ثروت یا قدرت تشکیلاتی اداره می‌شوند و مردم هیچ نقش مستقیم یا مؤثری در تعیین متصدیان این مناصب حساس ندارند (عبدالرحمن عالم، ۱۴۰۱: ۳۱۲). حتی در کشورهایی که خود را الگوی پیشرفته و تمام‌عیار مردم‌سالاری می‌دانند، مانند ایالات متحده آمریکا، نهادهای نظامی (پنتاگون)، امنیتی (سیا، اف‌بی‌آی)، اقتصادی (فدرال رزرو، بانک‌های بزرگ، شرکت‌های چندملیتی) و قضایی (قضات فدرال و دیوان عالی) کاملاً انتصابی، نخبه‌گرا و غیرانتخابی هستند و مردم کوچک‌ترین نقشی در گزینش مسئولان آن‌ها ندارند.

نقوی با طرح یک پرسش اساسی و چالش‌برانگیز، این تناقض را آشکار می‌کند: اگر مردم‌سالاری واقعاً معیار برتری، مشروعیت و کارآمدی نظام‌های سیاسی است، چرا انتخاب و تعیین مسئولان این مناصب حساس و سرنوشت‌ساز به مردم سپرده نمی‌شود؟ پاسخی که طرفداران دموکراسی معمولاً می‌دهند این است که این جایگاه‌ها نیازمند تخصص، دانش، تجربه و صلاحیت‌های ویژه‌ای هستند که عموم مردم توانایی و صلاحیت تشخیص آن‌ها را ندارند. اما همین استدلال — به گفته نقوی — نشان می‌دهد که مردم‌سالاری تنها در یک بخش کوچک و نسبتاً کم‌اهمیت (انتخاب حاکم سیاسی) به مردم تکیه می‌کند و در همه حوزه‌های دیگر، عملاً به سازوکارهای غیرانتخابی، نخبه‌گرا و حتی اشرافی وابسته است.

بنابراین، مردم‌سالاری در عمل و نه در شعار، نظامی ترکیبی از انتخاب (در سطحی محدود و

تشریفاتی) و انتصاب (در سطحی گسترده و تعیین کننده) است. و نکته مهم آن است که بخش انتصابی این نظام، بسیار گسترده‌تر، تأثیرگذارتر و تعیین کننده‌تر از بخش انتخابی است. از این منظر، ادعای بزرگ و شعار جذاب «حکومت مردم، برای مردم و به دست مردم» بیش از آن که واقعیت داشته باشد، یک شعار تبلیغاتی، یک افسانه‌سازی سیاسی و ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به ساختاری است که در عمق و حقیقت خود، بر اراده مردم استوار نیست (سید جواد نقوی، ۲۰۱۸: درس ۹).

### ۷. نقد آزادی در مردم‌سالاری

از نگاه سید جواد نقوی، «آزادی» که به عنوان یکی از سه شعار اصلی انقلاب فرانسه (آزادی، برابری، برادری) و یکی از ارکان دموکراسی مدرن معرفی می‌شود، در عمل و در درون سازوکارهای مردم‌سالاری، شعاری است توخالی، متناقض و غیرقابل تحقق. مردم‌سالاری در تئوری و در تبلیغات خود ادعا می‌کند که انسان باید در اندیشه، باور، گفتار و رفتار آزاد باشد و هیچ قدرتی حق محدود کردن این آزادی‌ها را ندارد. اما اصل «حکومت اکثریت» - که ستون مرکزی مردم‌سالاری است - عملاً این آزادی ادعایی را از اقلیت (هر گروه، حزب، قومیت یا دینی که در اقلیت عددی قرار دارد) سلب می‌کند (اخوان کاظمی، ش ۲، زمستان ۱۳۸۲: ص ۱۹ و ۲۰). وقتی تصمیم ۵۱ درصد از مردم (یا حتی ۵۰ درصد به اضافه یک رأی) بر ۴۹ درصد دیگر تحمیل می‌شود، آزادی اقلیت به طور کامل از میان می‌رود و بخش قابل توجهی از جامعه (گاهی نزدیک به نیمی از جمعیت) در عمل به زیر سلطه بخش دیگر قرار می‌گیرد.

نقوی با صراحت و طنزی تلخ می‌گوید که مردم‌سالاری بر «آزادی مطلق» به عنوان یک اصل فلسفی بنا شده است، اما در عمل و در مواجهه با نقدها و مخالفان خود، حتی کوچک‌ترین سطح از آزادی بیان و نقد را تحمل نمی‌کند. کسی که از مردم‌سالاری انتقاد کند، فوراً با برچسب‌هایی چون «ضد آزادی»، «دیکتاتور»، «مرتجع»، «بنیادگرا» یا «تمامیت‌خواه» روبه‌رو می‌شود و در بسیاری از موارد، مورد مجازات‌های قانونی، رسانه‌ای و اجتماعی قرار می‌گیرد. در حالی که اگر آزادی واقعاً یک ارزش جهانی و انکارناپذیر است، باید شامل حق نقد خود دموکراسی نیز باشد. دموکراسی نباید از نقد دموکراسی هراس داشته باشد.

نقوی برای روشن‌تر شدن این ادعا، نمونه‌ای عینی و بسیار گویا مطرح می‌کند: اگر طرفداران سرسخت مردم‌سالاری در غرب تنها یک جمله بگویند - «اسرائیل رژیم غاصب، آپارتاید،

کودک‌کش و ناقض حقوق بشر است»- خواهند دید که آزادی ادعایی و به اصطلاح مقدس بیان تا چه اندازه محدود، مشروط و تحت کنترل است. در بسیاری از کشورهای غربی که خود را مهد دموکراسی و آزادی می‌دانند (مانند آلمان، فرانسه، بریتانیا و تا حد زیادی آمریکا)، نقد آشکار و بی‌پروای اسرائیل یا همبستگی با فلسطین می‌تواند عواقب سنگینی از جمله از دست دادن شغل، تعقیب قضایی، اخراج از دانشگاه، تحریم رسانه‌ای و حتی زندان داشته باشد. اما در همان کشورها، توهین به مقدسات دینی مسیحیان، یهودیان و به ویژه مسلمانان، به عنوان «آزادی بیان» و «حق نقد دین» آزاد شمرده می‌شود و حتی تشویق می‌گردد. این دوگانگی آشکار و غیرقابل انکار نشان می‌دهد که مردم‌سالاری غربی در تحقق آزادی واقعی، جهانی، یکسان و بی‌قیدوشرط، کاملاً ناکام است و آزادی در آن بیش از آن که یک حقیقت عینی باشد، یک شعار سیاسی، ابزار قدرت و اهرم فشار برای حذف مخالفان است (عبدالرحمن عالم، ۱۴۰۱: ۳۰۸؛ سید جواد نقوی، ۲۰۱۸: درس ۱۴).

#### ۸. نقد مساوات (برابری) در مردم‌سالاری

از نگاه سید جواد نقوی، مساوات و برابری (equality) که دومین شعار بزرگ انقلاب فرانسه و رکن دیگر دموکراسی مدرن است، در عمل و در درون نظام مردم‌سالاری، نه تنها تحقق نمی‌یابد، بلکه نقض آشکار و فاحش می‌شود. مردم‌سالاری در تئوری و اعلامیه‌های خود ادعا می‌کند که همه انسان‌ها از هر نظر (نژاد، جنسیت، طبقه، دین، ثروت و ...) برابرند و هیچ‌کس بر دیگری برتری حقوقی یا ذاتی ندارد. اما سازوکار «حکومت اکثریت»- همان اصل بنیادین دموکراسی- این ادعای زیبا را در عمل به کلی نابود می‌کند. در چنین نظامی، تنها اکثریت عددی (و نه حتی اکثریت عقلی یا اخلاقی) است که حق تعیین حاکم، حق قانون‌گذاری و حق تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت جامعه را دارد و اقلیت (هر گروه، حزب، دین یا قومیتی که در اقلیت عددی قرار دارد)، حتی اگر تنها دو رأی کمتر از اکثریت داشته باشد، به طور کامل از همه این حقوق محروم می‌شود. بدین ترتیب، اقلیت نه در انتخاب حاکم سهمی دارد، نه در تدوین قوانین نقشی ایفا می‌کند، و نه در تصمیم‌گیری‌های کلان ملی مشارکت داده می‌شود. اقلیت در عمل و به طور قهری و اجباری، تابع اراده اکثریت می‌شود.

در نتیجه، مساوات ادعایی و شعاری مردم‌سالاری از میان می‌رود و در عوض، نوعی «استبداد اکثریت» (tyranny of the majority) شکل می‌گیرد. اکثریت در موقعیتی کاملاً برتر،

مسلط و صاحب امتیاز قرار می‌گیرد و اقلیت به حاشیه، سکوت و انفعال رانده می‌شود. اقلیت نه آزاد است که مطابق باورها، ارزش‌ها و خواست خود عمل کند، و نه با اکثریت برابر تلقی می‌شود. این وضعیت نشان می‌دهد که مردم‌سالاری، برخلاف شعارهای فریبنده و جذاب خود، عملاً به سلطه عددی اکثریت بر اقلیت، حذف یا نادیده گرفتن حقوق اقلیت‌ها، و نابرابری ساختاری می‌انجامد و برابری واقعی، عینی و همگانی را هرگز محقق نمی‌سازد (سید جواد نقوی، ۲۰۱۸: درس ۱۴؛ عبدالرحمن عالم، ۱۴۰۱: ۱۰۸).

### ۹. رأی‌سازی به جای رأی‌دهی

از نگاه سید جواد نقوی، یکی از بزرگ‌ترین، عمیق‌ترین و در عین حال پنهان‌ترین تناقض‌های مردم‌سالاری آن است که انتخاب حاکم و نمایندگان - که قرار است تجلی اراده آزاد و آگاهانه مردم باشد - در عمل، نه نتیجه اراده آزاد مردم، بلکه محصول فرآیندی پیچیده و حساب‌شده به نام «رأی‌سازی» (vote manufacturing) و «مهندسی افکار عمومی» (engineering of public opinion) است. مردم‌سالاری در تئوری و کتب درسی خود ادعا می‌کند که رأی‌دهی آزادانه، آگاهانه و مستقل است. اما در عمل و در واقعیت عرصه سیاست، ذهن و اراده مردم با انبوهی از ابزارهای قدرتمند و هوشمندانه جهت‌دهی می‌شود: تبلیغات گسترده و پرهزینه تلویزیونی و شبکه‌های اجتماعی، وعده‌های فریبنده و غیرواقعی، فشارهای روانی و رسانه‌ای، عملیات‌های روانی و اطلاعاتی، بزرگ‌نمایی تهدیدات و ترس افکنی، و بهره‌مندی از احساسات زودگذر و هیجانات جمعی.

کمپین‌های انتخاباتی مدرن، با پوستره‌های رنگارنگ، سخنرانی‌های آتشین و احساسی، تحریک ترس، طمع یا تعصب، و بهره‌برداری ماهرانه از ناآگاهی، ساده‌لوحی و مشکلات روزمره مردم، نوعی «فشار ذهنی» و «اقناع پنهان» ایجاد می‌کنند که انتخاب را از حالت آگاهانه، عقلانی و مستقل به انتخابی القایی، احساسی، و حتی اجباری تبدیل می‌سازد. به گفته نقوی، این وضعیت به طرز شگفت‌آوری شبیه «اعتراف‌گیری اجباری» در نظام‌های دیکتاتوری است. از نظر او، رأی مردم در چنین شرایطی، بازتاب خواست واقعی، آگاهانه و آزاد آنان نیست، بلکه نتیجه هدایت حساب‌شده، فریب آشکار و فشار بیرونی از سوی قدرت‌های پنهان و آشکار (سرمایه‌داران، احزاب، رسانه‌ها و لابی‌ها) است.

افزون بر این، رأی‌دهی در نظام‌های مردم‌سالار اغلب بر پایه منافع شخصی، قومی، منطقه‌ای

یا جناحی انجام می‌شود، نه بر اساس معیارهای شایستگی، تعهد، تخصص یا اخلاقیات حاکم. رأی به کالایی قابل معامله، خرید و فروش، معاوضه و حتی اجبار تبدیل می‌گردد. برای جهت‌دهی و مهندسی افکار عمومی، از چهره‌های مشهور و محبوب جامعه - مانند سلبریتی‌ها (نقیب‌زاده، ش ۸۱-۸۲، ۱۳۷۳: ص ۲۸)، ورزشکاران محبوب، هنرمندان و خوانندگان، و حتی گاهی روحانیون ظاهراً مستقل - استفاده می‌شود. احزاب سیاسی و سرمایه‌داران بزرگ، با بهره‌گیری از محبوبیت و اعتماد عمومی نسبت به این چهره‌ها، ذهن مردم را به سمت گزینه‌های مطلوب خود هدایت می‌کنند. این روش در کشورهای غربی (مانند آمریکا، بریتانیا، فرانسه و آلمان) بسیار رایج، نهادینه و پرهزینه است و نقشی بسیار مهم و تعیین‌کننده در رأی‌سازی و نتیجه نهایی انتخابات ایفا می‌کند. به گفته نقوی، دخالت سلبریتی‌ها و افراد غیرمتخصص در مهم‌ترین تصمیم‌های سرنوشت‌ساز یک کشور (مانند انتخاب رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر) نشانه‌ای از فریب‌کاری، سطحی‌بودن و بی‌اعتباری فرآیند انتخاب آگاهانه مردم در نظام مردم‌سالاری است. به این ترتیب، «رأی‌سازی» سازمان‌یافته و سرمایه‌محور با اصل «انتخاب آزاد و آگاهانه» در مردم‌سالاری در تضاد کامل و آشکار قرار دارد (سید جواد نقوی، ۲۰۱۸: درس ۱۴).

#### ۱۰. سپردن امور تخصصی به دست مردم

از نگاه سید جواد نقوی، یکی از ضعف‌های بنیادی، غیرعقلانی و حتی ساده‌لوحانه مردم‌سالاری آن است که مهم‌ترین و حساسترین امر جامعه - یعنی تشخیص حاکم و رهبر سیاسی که سرنوشت میلیون‌ها انسان به او گره می‌خورد - به رأی عمومی و نظر افرادی سپرده می‌شود که در بهترین حالت، دانش و تخصصی در این زمینه ندارند. در حالی که مردم در امور تخصصی و حیاتی زندگی شخصی خود، مانند درمان یک بیماری سخت، تشخیص یک مشکل فنی در خودرو، طراحی و ساخت یک ساختمان، یا حتی قضاوت در یک اختلاف حقوقی، هرگز به رأی‌گیری و نظر اکثریت متوسل نمی‌شوند و کار را به متخصص، خبره و کارآزموده آن حوزه می‌سپارند. همان‌گونه که مرجعیت دینی (کسی که مردم از او در مسائل شرعی تقلید می‌کنند) هرگز با رأی میلیون‌ها نفر تعیین نمی‌شود، بلکه تنها شهادت و تأیید دو مجتهد عادل و کارآزموده برای اثبات اجتهاد و صلاحیت یک نفر کفایت می‌کند. تشخیص صلاحیت، شایستگی و توانایی حاکم نیز - که امری بسیار پیچیده‌تر، حساستر و سرنوشت‌سازتر از بسیاری از امور تخصصی دیگر است - باید بر معیارهای دقیق علمی، عقلی، تجربی و کارشناسی استوار باشد، نه بر رأی

احساسی، ناآگاهانه و قابل دستکاری اکثریت (رضوانی و مقدسی، ۱۳۹۷: ص ۱۵۹-۱۶۰).  
 به گفته نقوی، اکثریت قاطع رأی‌دهندگان در نظام‌های مردم‌سالار، معمولاً نمی‌دانند به چه کسی و چرا رأی می‌دهند. آن‌ها نه با سوابق، تخصص، برنامه و اخلاقیات نامزدها آشنایی دقیق دارند، نه توانایی ارزیابی پیامدهای بلندمدت انتخاب خود را. ذهن آنان پیش از انتخابات و در طول کارزارهای انتخاباتی، با انبوهی از تبلیغات فریبنده، شعارهای توخالی، وعده‌های غیرواقعی و مهندسی رسانه‌ای شکل داده می‌شود. بنابراین، انتخاب حاکم در مردم‌سالاری نه نتیجه شناخت واقعی، آگاهانه و عقلانی مردم، بلکه محصول هدایت، فریب و حتی تحمیل بیرونی است. از این‌رو، نقوی نتیجه می‌گیرد که اتکا به رأی عمومی و نظر اکثریت در موضوعی به این اندازه حساس و سرنوشت‌ساز، فاقد هرگونه ارزش علمی، عقلی و حتی تجربی است. زیرا مردم عادی، به دلیل نبود آموزش، آگاهی، تخصص و دسترسی به اطلاعات دقیق، توانایی تشخیص صلاحیت واقعی، شایستگی اخلاقی و کارآمدی مدیریتی حاکم را ندارند (سید جواد نقوی، ۲۰۱۸: درس ۱۴).

#### ۱۱. نقد کبروی و صغروی بر اصل حکومت اکثریت

سید جواد نقوی اصل «حکومت اکثریت بر اقلیت» را- که ستون مرکزی، اصل بنیادین و مکانیسم تصمیم‌گیری در مردم‌سالاری است- از دو جهت کاملاً متمایز اما به هم پیوسته، یعنی از جهت کبروی (کلی و نظری) و از جهت صغروی (جزئی و عملی) مورد نقد بنیادین و ویرانگر قرار می‌دهد.

در نقد کبروی، پرسش اساسی و بنیادین این است: اکثریت عددی (صرف کثرت تعداد) بر چه مبنای عقلی، منطقی، اخلاقی یا دینی حق پیدا می‌کند که بر اقلیت حکومت کند و اراده خود را بر آنان تحمیل نماید؟ صرف برتری عددی و کمی، به هیچ وجه نمی‌تواند دلیلی برای برتری کیفی، اخلاقی، عقلی یا مشروعیت‌بخش باشد. ممکن است رأی و نظر اقلیت، بسیار منطقی‌تر، عاقلانه‌تر، اخلاقی‌تر و مطابق با حقیقت و عدالت باشد. با این حال، در نظام مردم‌سالاری، رأی اکثریت (حتی اگر ۵۰ درصد به اضافه یک رأی باشد) به قانون تبدیل می‌شود و بر همه مردم- از جمله آن اقلیتی که کاملاً با آن مخالف هستند- تحمیل می‌گردد. از نظر نقوی، این مبنا (حکومت عدد بر کیفیت، کمیت بر کیفیت، اکثریت بر اقلیت) فاقد هرگونه دلیل عقلی، برهانی، تجربی و اخلاقی است. او با طنزی تلخ و منطقی قاطع می‌گوید که اگر منطق «حکومت

اکثریت» را بپذیریم و به طور کامل و یکسان اجرا کنیم، باید برای اکثریت و اقلیت، دو حاکم جداگانه، دو مجلس قانون گذاری جداگانه و دو نظام قضایی جداگانه در نظر بگیریم، زیرا اقلیت نه به حاکم منتخب اکثریت رأی داده، نه صلاحیت او را پذیرفته، و نه به قوانین وضع شده توسط نمایندگان اکثریت رضایت داده است.

در نقد صغروی، نقوی به این پرسش می پردازد که آنچه در نظام های مردم سالار به عنوان «اکثریت» معرفی و تبلیغ می شود، آیا واقعاً و در حقیقت «اکثریت واقعی» مردم است؟ یا این «اکثریت» در عمل به گروهی بسیار کوچک، خاص و محدود تعلق می گیرد؟ نقوی با تحلیل ساده آماری و ریاضی نشان می دهد که «اکثریت» در عمل هرگز اکثریت واقعی، مطلق و معنادار نیست. در یک انتخابات چند نامزدی (مثلاً با ۵ یا ۱۰ نامزد)، فرد یا حزبی که پیروز می شود، ممکن است تنها ۳۰، ۲۵ یا حتی ۲۰ درصد از کل آرا را به دست آورده باشد. این بدان معناست که ۷۰ تا ۸۰ درصد مردم (یعنی اکثریت قاطع و واقعی) به او رأی نداده اند و به طور مشخص با او مخالف بوده اند. با این وجود، نظام مردم سالاری، چنین فرد یا حزبی را «نماینده اکثریت» و «برگزیده مردم» معرفی می کند. این الگو در همه کشورهای به اصطلاح دموکراتیک تکرار می شود: دولت ها با آرای اقلیتی کوچک (اغلب بین ۲۵ تا ۴۵ درصد) بر اکثریت بزرگ (۵۵ تا ۷۵ درصد) حکومت می کنند. نقوی می پرسد: آیا این چیزی جز استبداد، دیکتاتوری و سلطه اقلیت بر اکثریت است؟ (اخوان کاظمی، ش ۲، زمستان ۱۳۸۲: ص ۱۹ و ۲۰). و به قول افلاطون، فیلسوف بزرگ یونان، به حکم طبیعت، استبداد تنها از دموکراسی زاده می شود (افلاطون، بند ۵۶۴).

افزون بر این، بخش عظیمی از جامعه هر کشور - به دلایل مختلف مانند سن، بیماری، بی اطلاعی، بی اعتمادی، اعتراض، یا مشکلات اداری - اصلاً در فرآیند رأی دهی و انتخابات شرکت نمی کند. برای مثال، در کشوری مانند پاکستان، از ۲۲۰ میلیون نفر جمعیت، تنها حدود ۱۰۰ میلیون نفر واجد شرایط رأی دهی هستند (بیشتر به دلیل سن). از این ۱۰۰ میلیون نفر، معمولاً فقط ۴۰ تا ۵۰ میلیون نفر در انتخابات شرکت می کنند (به دلیل بی اعتمادی، تحریم، مشکلات لجستیک و ...). اگر حزب یا نامزد پیروز تنها ۱۰ تا ۱۵ میلیون رأی از مجموع این ۴۰ میلیون رأی را به دست آورد (که معمولاً همین طور است)، آنگاه این اقلیت کوچک (۱۰ میلیون نفر) در مقابل جمعیت ۲۲۰ میلیونی کشور، سرنوشت همه را تعیین می کند. بنابراین، مردم سالاری به هیچ وجه حکومت اکثریت نیست، بلکه در حقیقت «حکومت اقلیتی بسیار کوچک بر اکثریتی

بسیار بزرگ» است (وینسنت، اندرو، ۱۳۷۱: ۲۷۰).

نقوی نتیجه می‌گیرد که این ساختار معیوب، غیرمنطقی و ناعادلانه، زمینه‌ساز سلطه سرمایه‌داران، شرکت‌های بزرگ، لابی‌های قدرتمند و رسانه‌های ثروتمند می‌شود. زیرا در چنین نظامی، اقلیتی که صاحب ثروت، قدرت، رسانه و نفوذ است، می‌تواند با صرف هزینه‌های هنگفت و به کارگیری روش‌های رأی‌سازی، اراده خود را بر اکثریت فقیر، ناآگاه و درمانده تحمیل کند و مردم‌سالاری را به ابزاری کارآمد برای تمرکز بیشتر ثروت و قدرت در دست الیگارش‌ی (حکومت اقلیت ثروتمند) تبدیل سازد (سید جواد نقوی، ۲۰۱۸: درس ۱۲). به همین دلیل است که مارکسیست‌ها، دموکراسی آمریکا را «دموکراسی دلار» (dollar democracy) نامیده‌اند. لنین، رهبر انقلاب بلشویکی، درباره حق رأی در دموکراسی سرمایه‌داری گفت: «در جامعه طبقاتی، حق رأی یک سراب و منبع غیر واقعی است؛ آنچه حقیقت دارد پول است و سرمایه. به دیگر سخن، در دموکراسی غربی، شکل نظام سیاسی دموکراتیک و فریبنده است، اما محتوای آن حکومت ثروتمندان، سرمایه‌داران و توانگران بر توده‌های فقیر و کارگر است» (لنین، ترجمه پرهام، ۱۳۸۵: ص ۹۰-۱۱۰؛ مارکس، ترجمه اسکندری، ۱۳۸۴: ص ۴۵-۵۵).

## ۱۲. نقد حزبی‌بودن دموکراسی

در نگاه سید جواد نقوی، حزب‌محوری (party politics) یکی از بنیادی‌ترین، مضرت‌ترین و غیرقابل دفاع‌ترین اشکالات و آفت‌های دموکراسی مدرن است. زیرا هرچند دموکراسی در شعار و تئوری خود بر رأی مستقیم یا غیرمستقیم مردم تکیه می‌کند، اما در عمل و در واقعیت عرصه سیاست، این احزاب سیاسی (و در رأس آن‌ها، الیگارش‌ی حزبی و رهبران حزب) هستند که قدرت را در دست می‌گیرند، تصمیم‌گیری می‌کنند و منابع کشور را تقسیم می‌نمایند، نه مردم (روبرت میخلز، ترجمه نقیب‌زاده، ۱۳۶۹: ص ۲۳). به‌زعم نقوی، مردم عادی و توده‌های جامعه، به دلیل مشغله‌های فراوان زندگی، فقدان آموزش سیاسی، دسترسی نداشتن به اطلاعات دقیق و پیچیدگی مسائل حکمرانی، آگاهی سیاسی لازم و کافی برای تشخیص شایستگی، درستی و کارآمدی حاکمان و احزاب را ندارند. مردم معمولاً تنها از مشکلات روزمره، معیشتی، و نیازهای مادی و زودگذر خود آگاه هستند و فراتر از آن را نمی‌بینند یا نمی‌فهمند.

احزاب سیاسی و ماشین‌های تبلیغاتی آن‌ها، دقیقاً از همین ناآگاهی، ساده‌لوحی و نیازهای معیشتی و اقتصادی مردم بهره‌برداری حداکثری می‌کنند. آن‌ها با وعده‌های محلی، زودبازده و

احساسی - مانند ساخت جاده و پل در یک منطقه خاص، درمان رایگان بیماران، تأمین برق و آب، ایجاد اشتغال کاذب، یا کمک‌های نقدی و جنسی - رأی و حمایت مردم را به‌سوی خود جلب می‌کنند. بنابراین، رأی مردم در چنین شرایطی، نه بر اساس شناخت عمیق سیاسی، برنامه مدون و اصولی، و نه بر اساس اخلاقیات و شایستگی‌های نامزدها، بلکه بر پایه نیازهای مادی، ترس از آینده، وابستگی قومی یا طمع مالی شکل می‌گیرد.

نقوی تأکید می‌کند که احزاب سیاسی، پس از پیروزی در انتخابات و رسیدن به قدرت، به سرعت همان مردمی را که به آن‌ها رأی داده‌اند فراموش می‌کنند و وعده‌های خود را نادیده می‌گیرند؛ زیرا هدف اصلی و اولیه هر حزبی، «رسیدن به قدرت» و «حفظ قدرت» است، نه «خدمت به مردم». ساختار درونی احزاب نیز نشان می‌دهد که هر حزب، مجموعه‌ای از حلقه‌های قدرت‌طلب، باندها و گروه‌های رقیب داخلی است - از هسته مرکزی و دبیرکل گرفته تا شاخه‌های استانی، منطقه‌ای و محلی - که همگی و همه‌جا برای کسب، حفظ و توزیع قدرت و منافع مادی و موقعیتی فعالیت می‌کنند. در چنین ساختاری، مردم عادی کوچک‌ترین نقش واقعی و مؤثری در اداره حکومت ندارند و تنها به عنوان ابزاری منفعل و قابل دستکاری برای رسیدن احزاب به قدرت به کار گرفته می‌شوند.

به‌باور نقوی، دموکراسی حزبی با مفهوم اساسی و حقیقی «حکومت مردم» (دموکراسی) هیچ سازگاری ندارد. زیرا پس از پیروزی یک حزب در انتخابات، رابطه ارگانیک و پویای میان حزب و مردم تا زمان برگزاری انتخابات بعدی (چهار سال بعد) عملاً قطع می‌شود. در این فاصله طولانی، حزب قدرت‌یافته هر کاری بخواهد می‌کند و مردم هیچ کنترلی بر آن ندارند. سپس در آستانه انتخابات بعدی، دوباره چرخه وعده‌سازی، فریب، رأی‌سازی و رأی‌خرابی از سر گرفته می‌شود. نقوی نتیجه می‌گیرد که دموکراسی حزبی نه نمایندگی واقعی و مؤثر مردم، بلکه سلطه، استبداد و الیگارش (حکومت اقلیت) نخبگان حزبی، سرمایه‌داران و قدرت‌مداران بر توده‌های ناآگاه، نیازمند و قابل فریب است. این سازوکار، یک ماشین هوشمندانه برای تولید و بازتولید قدرت در دست اقلیت ثروتمند و قدرتمند است، در حالی که مردم را در توهم مشارکت و آزادی نگه می‌دارد (سید جواد نقوی، ۲۰۱۸: درس ۱۵).

### نتیجه‌گیری

بازخوانی انتقادی دموکراسی بر پایه مبانی توحیدی و نظریه امامت در اندیشه سید جواد

نقوی، به روشنی نشان می‌دهد که نقد او به دموکراسی، بر خلاف بسیاری از نقدهای متعارف (که بر کارکردهای ضعیف، فساد، نابرابری یا ناکارآمدی دموکراسی متمرکزند)، نه صرفاً ناظر به جنبه‌های عملی، تجربی و کارکردی این نظام سیاسی است، بلکه متوجه بنیادهای فلسفی، معرفتی و هستی‌شناختی آن می‌گردد. نقوی دموکراسی را نه یک روش یا تکنیک خنثی و بی‌طرف برای اداره جامعه، بلکه محصول و برون‌داد جهان‌بینی خاصی می‌داند: جهان‌بینی مادی‌گرایانه (ماتریالیستی) و انسان‌محور (اومانستی) غرب مدرن. جهان‌بینی‌ای که در آن، انسان به‌عنوان منشأ و معیار قانون، حقیقت، ارزش و اخلاق معرفی می‌شود و اراده او (فردی یا جمعی) جایگزین اراده الهی می‌گردد. این مبنا، از نظر نقوی، با اصل اساسی و قطعی توحید در حاکمیت - که حق تشریح، قانون‌گذاری، ولایت، داوری و حاکمیت را منحصرأ از آن خداوند می‌داند - در تعارضی بنیادین، حل‌ناشدنی و ذاتی قرار دارد.

نگاه تفصیلی به ارکان و اصول دموکراسی (حکومت اکثریت، تحزب، آزادی مطلق، برابری عددی و برادری زمینی) نشان داد که این اصول و ارزش‌ها، هرچند در ظاهر و در تبلیغات رسانه‌ای با مفاهیمی چون مشارکت سیاسی، آزادی فردی، عدالت اجتماعی و کرامت انسانی پیوند می‌خورند، اما در منطق عمیق و تحلیل بنیادین نقوی، به دلیل اتکای کامل آن‌ها بر اراده خودبنیاد انسان و نفی صریح یا ضمنی مرجعیت، حاکمیت و ولایت الهی، هرگز نمی‌توانند مبنای مشروعیت، کارآمدی و مطلوبیت دینی قرار گیرند. نقوی با قاطعیت تمام تأکید می‌کند که دموکراسی — حتی در شکل دینی‌شده، تلفیقی و به اصطلاح بومی‌شده آن — به دلیل انتقال حق حاکمیت و قانون‌گذاری از خداوند متعال به انسان (اعم از فرد، گروه، اکثریت یا همه مردم)، نوعی جایگزینی اراده بشر به‌جای اراده الهی است و این امر، در نگاه قرآن و سنت، خروج از دایره توحید عملی، ورود به حوزه شرک خفی و در نهایت، قرار گرفتن در سلک طاغوت و طاغوتیان تلقی می‌شود.

در نقطه مقابل دموکراسی، نظریه امامت در اندیشه نقوی، نه یک نظریه سیاسی صرف، بلکه امتداد و تجلی عینی حاکمیت الهی در عرصه جامعه و تاریخ است. امامت، به‌عنوان منصبی الهی، انتصابی، و مبتنی بر نص و عصمت، ساختاری است که می‌تواند شریعت، عدالت حقیقی، هدایت معنوی و سعادت دنیوی و اخروی انسان را در جامعه تحقق بخشد. از این منظر، هر نظام سیاسی که بر پایه انتخاب، شورا، بیعت، وراثت، اجبار، کودتا، یا رأی اکثریت شکل گیرد - از پادشاهی و جمهوری گرفته تا دموکراسی و سوسیالیسم - فاقد مشروعیت الهی است و نمی‌تواند جایگزین

مشروع، کارآمد و مطلوب نظام امامت گردد. حتی در عصر غیبت، ولایت فقیه جامع‌الشرایط، به عنوان «نصب ضابطه‌مند» از سوی شارع مقدس، نه به عنوان یک قرارداد مردمی یا انتخاب اکثریت، بلکه به عنوان استمرار و امتداد همان حاکمیت الهی و همان خط امامت در شرایط غیبت معرفی می‌گردد و مشروعیت آن نیز از همان انتصاب الهی و نص شارع نشأت می‌گیرد، نه از رأی، بیعت یا مشارکت مردم.

بر این اساس، یافته‌های جامع این پژوهش به طور قاطع نشان می‌دهد که دموکراسی در اندیشه سید جواد نقوی نه تنها با مبانی توحیدی (مانند توحید ذاتی، توحید ربوبی و توحید حاکمیت) هیچ سازگاری ندارد، بلکه در تعارضی ذاتی، عمیق و چندلایه با نظریه امامت (به عنوان تنها الگوی مشروع و الهی حکومت در اسلام) قرار می‌گیرد. دموکراسی بر «الوهیت مردمی» (یا به تعبیر دقیق‌تر، حاکمیت خودبنیاد انسان) و امامت بر «الوهیت الهی» (حاکمیت انحصاری و مطلق خداوند) استوار است. این دو مبنا، دو جهان، دو دین و دو مسیر کاملاً متفاوت، متضاد و غیرقابل جمع را ترسیم می‌کنند. در نتیجه، در چارچوب فکری و روش‌شناختی نقوی، دموکراسی نیازمند یک بازتعریف بنیادین، اساسی و ریشه‌ای است؛ بازتعریفی که در عمل و حقیقت، به معنای رد کامل و مطلق دموکراسی و جایگزینی آن با نظام امامت (و در عصر غیبت، ولایت فقیه) می‌باشد. این تحلیل قاطع، چالشی جدی، غیرقابل انکار و بسیار عمیق بین نظریه دموکراسی (در همه اشکال غربی، سکولار، لیبرال، مسیحی یا به اصطلاح دینی آن) و دین اسلام (بر اساس قرائت توحیدی و شیعی اثنا عشری) ایجاد می‌کند و زمینه‌ای ضروری، فوری و حیاتی برای بازاندیشی بنیادین و همه‌جانبه نسبت دین و سیاست در جوامع مسلمان و حوزه‌های علمیه فراهم می‌سازد.

## فهرست منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. اخوان کاظمی، «رویکردی به مردم‌سالاری دینی از زاویه نقد دموکراسی لیبرال»، دانشگاه اسلامی، سال هفتم، شماره ۲، زمستان ۱۳۸۲.
۳. افلاطون، جمهوری، بند ۵۶۴ (متن کامل).
۴. حلی، حسن بن یوسف، نهج المسترشدين، قم: مکتبه آیه‌الله المرعشی العامه، ۱۴۰۵ ق.
۵. حویزی، عبدعلی بن جمعه عروسی، تفسیر نور الثقلین، المطبعة العلمية، ۱۳۸۶ ق.
۶. خرم‌شاد، محمدباقر (۱۳۸۳)، «مردم‌سالاری دینی، دموکراسی صالحان»، مجله دانشگاه اسلامی، سال هشتم، شماره ۲۱ و ۲۲.
۷. سید جواد نقوی، سلسله دروس: امامت س‌ے جمهوری تک، ۲۰۱۸.
۸. سید قطب، آینده در قلمرو اسلام، ترجمه سید علی خامنه‌ای، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹ ش.
۹. شریعتی سیزواری، محمدباقر، «امامت و رهبری در اسلام»، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، پاییز ۱۳۸۸، شماره ۷۷.
۱۰. شهید اول، محمد بن مکی عاملی، الدروس الشرعية فی فقه الامامیه، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۱۹ ق.
۱۱. صحیفه امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۶۷ ش، جلد ۲۱.
۱۲. طبری، محمد بن جریر، دلائل الإمامه، مؤسسه البعثه، ۱۴۱۳ ق.
۱۳. عاملی، شیخ حر، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۱۹ ق.
۱۴. عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی، ۱۴۰۱ ش.
۱۵. علی عسگری یزدی و عباس موسوی هاشمی، «اومانیسیم در سنجه نقد»، نشریه پژوهش‌های معاصر انقلاب اسلامی، شماره ۴ (بهار ۲۰۲۰).
۱۶. لنین، ولادیمیر ایلیچ، دولت و انقلاب، ترجمه باقر پرهام، تهران: مؤسسه نشر و پژوهش ذکر، ۱۳۸۵ ش.

۱۷. مارکس، کارل و انگلس، فردریش، مانیفست حزب کمونیست، ترجمه ایرج اسکندری، در: احمد واعظی، مبانی نظری غرب‌شناسی، تهران: سمت، ۱۳۸۴ ش.
۱۸. مزینانی، محمدصادق، «دیدگاه‌های شهید مصطفی خمینی درباره ولایت و حکومت اسلامی»، نشریه حوزه.
۱۹. مصاحبه جناب اویس ربانی با استاد سید جواد نقوی در برنامه «می‌س اور مولانا» در تاریخ اوت ۲۰۲۳، و مصاحبه با سید جواد نقوی در استودیوی افق المبین، حوزه علمیه جامعه العروه الوثقی لاهور، به تاریخ ۲۸ دسامبر ۲۰۲۳ ساعت ۸ شب.
۲۰. مصباح یزدی، محمدتقی، نظریه سیاسی اسلام: مشکات، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۱ ش.
۲۱. مصباح، محمدتقی، آموزش فلسفه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش.
۲۲. مفید، محمد بن محمد، المنفعت یا النکات الاعتراضیة (الرسالة المفیدیة)، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
۲۳. میخلز، روبرت، جامعه‌شناسی احزاب سیاسی، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: نشر قومس، ۱۳۶۹ ش.
۲۴. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۳)، «واکنش‌های سیاسی و نشانه‌های انحطاط دموکراسی در ایتالیا»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۸۱-۸۲ (خرداد و تیر).
۲۵. Huntington, Samuel P. ۱۹۹۳. "The Clash of Civilizations?" *Foreign Affairs* ۷۲: ۲۲-۴۹.
۲۶. Toprak, Binnaz (۲۰۰۵). "Islam and Democracy in Turkey: The Case of the AKP." *Middle East Journal*, Vol. ۵۹, No. ۲, pp. ۲۱۳-۲۳۰.